**روزنامه ها و مجلات فارسي زبان در امپراتوري عثماني**  
رويدادهاي مهم خاورميانه از سقوط امپراتوري عثماني تا به امروز  
  
نويسنده: محسن ميرزايي  
  
خان ملك ساساني وزير مختار ايران در عثماني كه در ايام جنگ جهاني اول اين سمت را در استانبول داشته است، در مورد روزنامه ها و مجلات فارسي زبان عثماني مي نويسد:  
    «در سال 1281 هجري قمري (149 سال پيش) يك روزنامه فارسي زبان به نام «تركستان» در استانبول طبع مي شده است كه حاج ميرزاحسن خان مشيرالدوله (صدراعظم ناصرالدين شاه) در زمان سفارت كبراي خود يك نمونه از آن را به تهران فرستاده است. در آرشيو سفارت ايران در استانبول و در دفاتر سفارت، بيش از اين چيزي به نظر نرسيد.  
      
    **تاسيس روزنامه اختر**  
    در سال 1292 هجري قمري (138 سال پيش) به تشويق و مساعدت حاج شيخ محسن خان معين الملك (سفير ايران) روزنامه اي به نام «اختر» در استانبول انتشار يافت. شماره اول روزنامه اختر در روز پنجشنبه 16 ذي الحجه 1292 به مديريت آقا محمدطاهر تبريزي منتشر گرديد. سفير ايران در گزارش خود به وزارت امور خارجه مي نويسد: «چون آقامحمد طاهر خودش نمي توانست از عهده اين كار برآيد «ميرزا نجفقلي» خان را گفتم كه به او كمك كند (نجفقلي خان خويي، نايب اول و مترجم سفارت و سركنسول استانبول بود)  
    انتشار اختر پس از 60 شماره متوقف شد و سلطان عثماني از اين بابت متاسف بود:  
    سفير ايران در گزارش ذيحجه 1293 خود مي نويسد:  
    «روز عيد قربان به ملاقات سلطان رفتم. او از بسته شدن روزنامه اختر اظهار تكدر فرموده گفتند: حيف است در اسلامبول به زبان فارسي كه اساس زبان تركي و شيرين ترين اَلسِنه است روزنامه اي نباشد و خيلي اظهار تمايل به انتشار روزنامه فارسي نمودند.»  
      
    **انتشار مجدد اختر**  
    در تاريخ 28 محرم 1294 براثر تشويق سلطان عثماني، روزنامه اختر دوباره منتشر شد و نسخه اي از آن را به حضور سلطان فرستادم. سلطان 55 شماره آبونه شدند و پولش را هم فرستادند. به دستور سلطان از اين 55 شماره 20 نسخه را به وزارت امور خارجه و 20 نسخه را به وزارت معارف و 10 نسخه را به «باب عالي» و دربار و 5 نسخه را به شاهزادگان تقسيم فرمودند. يك نسخه را هم براي خودشان خواستند. گويا خيال دارند يك عطيه اي هم مستمراً براي مدير روزنامه آن، «آقامحمدطاهر» بفرستند.  
    سفير كبير ايران در دربار عثماني در دنباله گزارش خود به وزارت امور خارجه مي نويسد: «خواهشمندم با هر «چاپار» اخبار ايران را بفرستيد. اين بار روزنامه اختر به صورت شركت تاسيس شده و عثماني ها هم در آن شريك اند. سيصدتومان به عنوان انعام به اداره روزنامه اختر التفات كنيد. عجالتاً در مقابل ياوه گويي هاي روزنامه هاي تركي، اسلحه اي بهتر از اين نداريم.»  
    همان طور كه روزنامه «حبل المتين» چاپ كلكته از نايب السلطنه هندوستان الهام مي گرفته روزنامه اختر استانبول هم از سلطان عثماني كسب الهام مي نموده است. چنانچه بعد از برهم خوردن مذاكرات ايران و روس، براي «اتحاد اسلام» قلمفرسايي مي كرده و در قتل عام شيعيان سامره و قتل و غارت كربلاكه به امر سلطان انجام شد اخبار را ناشنيده مي گرفته است.  
    با خاتمه سفارت ميرزامحسن خان روزنامه اختر تعطيل شد و مدت زماني تعطيل بود.  
    شادروان صدرهاشمي در كتاب تاريخ جرايد و مجلات ايران - چاپ اصفهان 1327 شمسي جلد اول - مي نويسد: روزنامه اختر در استانبول به طور هفتگي و مدتي روزانه و چند زماني، هفته اي دو بار به مديريت محمدطاهر تبريزي و سردبيري ميرزامهدي اختر انتشار يافته و 22 سال مرتباً منتشر شده است.  
      
      
    **«پروفسور براون» در اهميت اين روزنامه مي نويسد:**  
    «در سال 8 – 1887 ميلادي كه در ايران سفر مي كردم تنها روزنامه قابل مطالعه به زبان فارسي، همان روزنامه اختر بود – در دوران تيره و تار استبداد، روزنامه اختر كمك بزرگي به روشن شدن افكار عمومي ايرانيان نمود و در ايامي كه روزنامه هاي ايران منحصر به چند روزنامه درباري از قبيل «ايران» و «اطلاع» بود، روزنامه اختر به روايت «پروفسور براون» روزنامه قابل مطالعه اي به شمار مي رفته است. بخصوص اخبار تلگرافي كشورهاي خارجي كه در اين روزنامه درج مي شده، براي آشنايي مردم ايران به اوضاع دنياي خارج، كمك بزرگي نموده است. ترديدي نيست كه وجود همين جرايد، افكار مردم آن زمان را مهياي انقلاب نمود. پيدايش انقلاب مشروطيت تا اندازه اي مديون همين فداكاري هاي آقايان مديران جرايد آن روزي است. شادروان تربيت در كتاب «فهرست جرايد آذربايجان» در مورد روزنامه اختر مي نويسد: «اختر از سنه 1292 تا 1313 هجري قمري مرتباً انتشار يافته و در آن تاريخ، از سوي حكومت عثماني توقيف شده است.»  
    امور تحريري اختر همان طور كه ذكر شد با ميرزامهدي اختر بوده است.  
    ميرزامهدي فرزند حاجي ابراهيم تاجر تبريزي بود. مرحوم اختر در اول جمادي الثاني 1255 هجري قمري در «محله خيابان» تبريز به دنيا آمده و در 21 ذيقعده 1325 قمري در محله «قاضي گويي» اسلامبول بدرود زندگي گفته است.  
    «اختر» در سن 24 سالگي از تبريز به اسلامبول رفته، مدتي در آن شهر زيسته و در سال 1292 به همكاري با ميرزامحمد طاهر تبريزي قراچه داغي آغاز كرده و افكار و آثار و نظرات خود را به وسيله اين روزنامه در دسترس همگان قرار داده است. مندرجات روزنامه اختر خود دليل وسعت اطلاعات و آگاهي ميرزامهدي اختر است.  
    فشار و سختگيري عمال حكومت عثماني، مدير و مدير تحريري روزنامه اختر را وادار به تعطيل اين نشريه كرد و اين دو، سرانجام هر دو دست از روزنامه نويسي برداشتند و به كار نشر پرداختند.  
    از خدمات ديگر مرحوم اختر تاسيس «چاپخانه خورشيد» در اسلامبول است كه پس از مرگ او با تمامي كتاب هاي نفيس از طرف حكومت عثماني مصادره شد. شادروان اختر در سن 70 سالگي به بيماري قلبي درگذشت.  
      
    **روزنامه شمس**  
    خان ملك ساساني مي نويسد: شماره اول شمس در 8 شعبان 1326 منتشر شده و نشريه اي هفتگي بوده، صاحب امتياز آن محمد «توفيق بيك» و كليه امور اداري و تحريري با مدير آن سيدحسن شمس بوده است.  
    سيداحمد تبريزي در جلد سوم تاريخ مشروطه ايران مي نويسد: «از كارهاي ايرانيان در استانبول اين بود كه روزنامه اي به نام شمس به زبان فارسي بنياد نهادند اگرچه ناشايستگي از خود نمود و همانا دارنده و نويسنده آن سيدحسن تبريزي زود فريب مي خورده و به يك خواهش يا به چشمداشت سود، از هركس به ستايش مي پرداخته است.»  
    سيدحسن قزويني الاصل معروف به «شمس» مرد پنجاه ساله اي است در دانشمندي و فهم و كياست و انصاف اغلب روزنامه نويس هاي ايران در نزدش ابوعلي سينايند.  
    از چهارده سال به اين طرف روزنامه نويسي را كسب خود قرار گذاشته و روزنامه نويسي را به بدترين شكلي تناسخ داده است و اخيراً براي اين كه بتواند خدمات برجسته تري به وطن بنمايد، تبعه عثماني شده است.  
    خان ملك ساساني مي نويسد: «يك روز آقا شيخ اسدالله ممقاني نزد من آمد كه سيدحسن شمس، مستاصل و پريشان است اگر كمكي به مشاراليه بشود الحق سزاوار است. من هم پنجاه ليره داده و از كمي مبلغش معذرت خواستم. چند روز بعد يك كاغذي از جناب شمس رسيد كه براي من سيصد ليره بدهيد بياورند و اگر اين وجه را نفرستاديد نسبت به شما در روزنامه چنين و چنان خواهم نوشت. با خود گفتم هزار رحمت به روزنامه نويس هاي تازه چرخ تهران.  
    آقاي شمس را احضار كرده و گفتم برادر عزيز بي گدار به آب زده اي، آنهايي كه به تهديد روزنامه نويس ها از ميدان در رفته و پول مفت مي دهند هر كدام هزار كثافت كاري دارند، من بحمدالله بعد از بيست و چهار سال خدمت به دولت، آلوده نشده ام و در دو موقع كه ناخوشي روزنامه نويسي در ايران شيوع پيدا كرد يعني يكي بعد از استبداد صغير و يكي بعد از ختم نيابت سلطنت ناصرالملك، آتش روزنامه دامن مامورين دولت را گرفت. وانگهي چون ارباب جرايد مرا به شاگردي قبول دارند و در جرگه ارباب قلم محسوب مي دارند، اگر گاهي هم از من در تحت تاثيرات محيط ايران به جاي مستحب، مكروهي سرزده باشد، همه آنها كه تيغشان از چاقوي قزويني شما هم تيزتر است، هرگز خيال تراشيدن سر همكار خود را نكرده اند. علاوه بر اينها، اگر دولت حقوق ما را مرتب داده بود و سال به سال طلبكار نبوديم، باز هم بيشتر از پنجاه ليره به شما نمي رسيد. زكوة تخم مرغ است پنبه دانه - ولي اين شكل كاغذ نوشتن و تهديد كردن در من بي اثر و براي خودت توليد هزارگونه زحمت مي كند.روزنامه هاي ايران كه در داخله مملكت رعايت نزاكت منظور نمي دارند و حكومت هم جلوگيري نمي كند غير از وضعيت ما در مملكت خارجه است، معهذا به شما اخطار مي كنم كه اگر نسبت به سفارتخانه و ماموران دولت اطاله لسان بكني براي حفظ آبروي دولت، روزنامه را توقيف خواهم كرد.»  
      
      
    **مجله پارس**  
    در فروردين ماه 1300 خورشيدي به تشويق و مساعدت من (خان ملك ساساني) مجله اي به اسم (پارس) به فارسي و فرانسه در استانبول منتشر شد. شماره نخستين آن، اول ارديبهشت 1300 خورشيدي در 32 صفحه انتشار يافت كه نصفش فارسي و نصف ديگرش فرانسه بود. در شماره مزبور، برنامه مجله را اين طور نوشته اند:  
    «براي اين كه ملل غرب از آثار ادبي زبان فارسي و ملل شرق از افكار ادبي مغربيان بهره مند شوند، نخستين بار مجله اي به زبان فارسي و فرانسه در اسلامبول كه چهارراه شرق و غرب است منتشر مي شود.  
    از يك طرف راجع به آثار شعرا و دانشمندان گذشته ايران تحقيقات و مطالعاتي مي نمايد كه خودي و بيگانه را سودمند تواند بود و معاصرين شعرا و ادباي ايران را به دنياي ادبي مي شناساند و آثار آنان را به اندازه مقدور از دستبرد نيستي و نابودي مي رهاند و با زبان جهانگير پارسي، آثار ادبي مغرب را در عالم شرق منتشر مي سازد.  
    از طرف ديگر براي روح ادبي مغربيان كه در اين كشمكش عالمگير، فرسوده شده از ادبيات كهنه و تازه پارسي ارمغان هاي دلنشين مي آورد و آنها را به گردش هاي دانش آگين بازمي دارد تا در هنگام خستگي، از مسائل اجتماعي دوره حاضر، جان فرسوده و روح پژمرده خود را در گردشگاه ادبي پارسي از چنگال ملالت برهانند.  
    «مجله پارس» عجالتاً ماهي دو مرتبه و هر شماره در 32 صفحه منتشر مي شود و اميد است كه به ياري يزدان و همت نويسندگان فرهمند، علاقه و مساعدت ورزان ارجمند در آينده نزديك، هفته اي يك بار و با صحايف بيشتر بيرون آيد، و من الله التوفيق.»  
    صاحب امتياز و سردبير قسمت فارسي، ابوالقاسم لاهوتي بود و «حسن مقدم» وابسته سفارت قسمت فرانسه آن را اداره مي كرد.  
    حسن مقدم پسر محمد تقي خان «احتساب الملك» خالوي من بود. پدرش او را در سال 1287 خورشيدي در سن 10 سالگي نزد من به سوئيس فرستاد. من او را به مدرسه گذاشتم و در تربيت او بسيار كوشيدم. بعد از آن كه تحصيلات متوسطه را تمام كرد، بر اثر من در قسمت علوم اجتماعي «دانشگاه لوزان» به تحصيل پرداخته و در اين رشته امتحان دكترا داد. سپس با دسته هنرمندان «بالت روس» دور اروپا گرديد و در نمايش هاي آنها شركت كرد. وقتي كه من مامور استانبول شدم او را به سمت وابسته سفارت از سوئيس احضار كردم و با هم كار مي كرديم. من كه از استانبول رفتم او هم به تهران رفت و كمدي «جعفرخان از فرنگ آمده» را نوشت. وزارت امور خارجه مامور مصرش كرد. در آنجا به مرض سل مبتلاشد. براي معالجه به (ليزن) رفت و در آنجا در سن 28سالگي بدرود حيات گفت.  
    حسن مقدم كه در كلژ (كالج) كلاسيك «لوزان» زبان هاي يوناني و لاتين تحصيل كرده بود فرانسه را مثل يك نفر استاد فرانسوي مي نوشت. درجه اطلاعات او در زبان فارسي از كمدي «جعفرخان از فرنگ آمده» هويداست. در اين دو زبان صاحب قلم و چيره دست بود. موسيقي ايران و اروپا را بسيار خوب مي فهميد. در اقسام رقص هاي شرقي و غربي استاد بود. با مرگ او، ايران يك نويسنده زبردست، يك منتقد ادبي، يك هنرمند واقعي را از دست داد و خاك سوئيس او را براي هميشه در بر گرفت.  
    باري خود من با نام مستعار (مهر اسپند) در مجله «پارس» مقاله و داستان مي نوشتم. مجله مزبور اشعار چاپ نشده ايرانيان و شعراي فراموش شده ايران را منتشر مي ساخت. از شعراي كرمانشاه مثل حسينقلي خان كلهر متخلص به سلطاني، ميرزاي سالك، ميرزاي بيدل، ابوالقاسم لاهوتي شرح حالي يا غزلي نوشته مي شد و از اصفهان اشعار منتشر نشده ميرزا حيدرعلي كمالي به چاپ مي رسيد.  
    از شيراز اشعار حاجي «فصيح الملك» شوريده و «توحيد وصال» را كه چاپ نشده بود به طبع مي رساند. از استانبول غزل هاي «ميرزا جعفر رضايي ديلمقاني» را از دل خاموشي بيرون مي آورد.  
    در قسمت فرانسه، حسن مقدم با نام مستعار (علي نوروز) در هر شماره يك پرده انتقادي يا يك كمدي مي نوشت، از رمان و تئائر و انتقادات ادبي اروپا بحث مي كرد و اشعار شيواي مسحوركننده فارسي را به فرانسه ترجمه مي نمود. چندين نفر از نويسندگان معروف فرانسوي مثل «فرانز توسن»، «لوسين بورا» و «آندره ژيد» با مجله پارس همكاري مي كردند.  
    هنوز از انتشار مجله مزبور سه شمار بيشتر نگذشته بود كه از انجمن هاي ادبي اروپا صدها مشتري پيدا كرد و متصديان آن را تقدير و تشويق مي كردند، اما متاسفانه شماره ششمش در نيمه تيرماه 1300 خورشيدي با پايان ماموريت من در استانبول خاتمه يافت.  
      
    **روشنگري هاي اختر**  
    دكتر ناصرالدين پروين در كتاب «تاريخ روزنامه نگاري ايرانيان و ديگر پارسيان» در مورد نقش اختر در بيداري مردم ايران مي نويسد:  
    «اختر» در دوراني طولاني از حيات خود از آزادي سخن مي گفت، استبداد و جهل و خرافه را نكوهش مي كرد و عقب ماندگي هاي اقتصادي و سياسي ايران را برمي شمرد. اين رويه موجب آن شد كه مخالفان اختر از سويي ترقي خواهان ايران و قفقاز را «اختري مذهب» بنامند و از سوي ديگر مقام هاي ايراني و عثماني به توقيف مكرر آن دست يازند. با اين وصف چنانكه يك پژوهشگر عثماني به درستي يادآور شده است «اختر» يك نشريه انقلابي نبود بلكه مانند برخي از نشريات عثماني خواستار دگرگوني هاي اساسي بود.  
    تا پيش از انتشار «روزنامه قانون» در لندن، روزنامه اختر تنها روزنامه ملي در برابر روزنامه هاي درباري و دولتي ايران بود. از اين رو اكثر منابع تاريخي، محتواي دليرانه و روشنگرانه اين روزنامه را ستوده اند.  
    يك مامور عالي رتبه انگليس در سال 1894 ميلادي به مقام هاي بالاتر خود گزارش داد كه: «روزنامه اختر در ايران و آسياي مركزي به صورتي گسترده توزيع مي شود و دايره انتشار آن از ديگر روزنامه هاي فارسي گسترده تر است. وي يادآور شده است كه در شهر «هرات» حاكم آن شهر مانند بسياري ديگر «اختر» را دريافت مي دارد و نوشته هاي روزنامه بر نظرهاي او اثر مي گذارد.»  
    اين مامور عالي رتبه انگليسي مي افزايد كه ايرانيان هرآنچه را كه در اختر نوشته شود حقيقت مي پندارند.  
    در جمادي الثاني 1299 اختر شرحي بر عيب هاي پليس ايران نوشت كه مقام هاي ايراني را سخت برآشفت و همان سال مقاله اي درباره دادگستري ايران در روزنامه اختر چاپ شد. شاه پنداشت كه آن مقاله را ميرزا يوسف خان تبريزي (مستشارالدوله) نوشته است از اين رو آن آزادمرد را به فلك بستند و چوب زدند و پنج ماه زنداني كردند و به فرمان شاه ورود اختر به ايران ممنوع شد.  
    در واقعه تنباكو و امتياز «رژي» اختر چنين نوشت: «حقوق هيچ مملكت و ملتي بدين پايه رايگان فروخته نمي شود آيا واسطه كار هيچ وجدان ندارد و پيش خود نمي انديشد كه اين امتيازات حقوق عموميه است. انتشار اين مقاله موجب آن شد كه بار ديگر ناصرالدين شاه دستور منع ورود روزنامه اختر را به داخل كشور صادر كند. در آخرين سال هاي زندگي ناصرالدين شاه و نخستين سال هاي سلطنت مظفرالدين ميرزا متاسفانه با اختري روبه رو هستيم كه از نظر محتوا فقيرتر از گذشته است. در اين هنگام «اختر» از پرده دري ها و روشنگري ها دست شسته و محافظه كارانه خبرهاي داخلي امپراتوري عثماني و پاره اي از خبرهاي رسمي ايران يا ترجمه مطالب روزنامه هاي تركي و روسي و انگليسي و فرانسوي را درباره كشورهاي مسلمان به كوتاهي و ايجاز چاپ مي كرد.  
      
      
    محسن ميرزايي